

زنده گی، آثار و شعر غالب دهلوی

نگارنده: پوهندوی دکتر احمد غنی خسروی*

چکیده

نام میرزا اسدالله غالب در شبه قاره، از چنان شهرت و اهمیتی برخوردار است، که برای مردمان آن دیار نیاز به معرفی ندارد، به حدی که ابیات و گفته‌های او در اعماق قلب‌های مردمان هند و پاکستان جای گرفته است؛ اما در کشور ما، در مورد زنده گی و آثار وی، هیچ معلوماتی وجود ندارد و حتا در دانش کده‌های ادبیات دانش گاه‌ها نیز کار توجه‌کردنی بی صورت نگرفته است؛ لذا هدف این تحقیق کتاب‌خانه‌یی این است تا به این پرسش پاسخ بدهد که: میرزا اسدالله خان غالب کیست و از وی چه اثر / آثاری باقی مانده است؟ یافته‌های نگارنده که به شیوه توصیفی – تحلیلی شکل گرفته، نشان می‌دهند که: ابیات و شعرهای فارسی و اردوی او به عنوان ضرب‌المثل و مقوله دو قرن بعد از وی، تا هنوز هم کاربرد فراوان دارد. مقوله معروفی است، که در هندوستان دو کتاب الهامی وجود دارد، یکی «ریگ ویدا» و دیگری «دیوان غالب». بسیاری از شاعران هندی از میرزا غالب دهلوی الهام گرفته‌اند. این همه شهرت و اعتبار غالب در شبه قاره، مدیون تعداد اندکی از آثار اردوی او است؛ درحالی که دیوان اشعار فارسی او چندین برابر اشعار اردوی او از ابهت و علوی سبکی برخوردار است. او خود به نوشته‌ها و آثار فارسی خویش اهمیتی به مراتب بیشتر نسبت به آثار اردو خویش می‌دهد. هم‌چنان بسیاری از آثار فارسی او به اکثر زبان‌های جهان ترجمه شده اند.

واژه‌گان کلیدی: غالب، زنده گی، آثار، هند، شاهان مغول، انگلیس، غزل و

عشق.

مقدمه

میرزا اسدالله غالب دهلوی، از جمله شاعران و نویسندگان طراز اول اردو در شبه‌قاره (هند و پاکستان) به شمار می‌رود. او در طول زنده‌گی مشقت‌بارش، توانسته آثار گران‌ارچی را به زبان اردو و فارسی از خود به جای گذارد؛ چنان‌که او را بزرگ‌ترین غزل‌سرای هند به شمار می‌آورند؛ اما در کشورهای فارسی‌زبان، کم‌تر به اشعار وی توجه شده است. شاعری با چنین اُبَهِت فکر و اندیشه متعالی، نیاز به تحقیقات ژرف و گسترده در مورد افکار، شخصیت و آثارش دارد.

میرزا غالب دهلوی با وجود افکار بکر سبک تازه‌اش، هنوز به صورت درست شناخته نشده است. تحقیقاتی که پیرامون آثار غالب دهلوی صورت گرفته است محدود به اشعار اردوی اوست، که توسط محققان هندی و پاکستانی انجام یافته است؛ مانند مقاله‌یی به نام «میرزا اسدالله غالب دهلوی»، از الله دتا چوهر دهری، دانش‌جوی پاکستانی. دهری در این مقاله در مورد زنده‌گی غالب مختصر معلوماتی می‌دهد و چند نمونه از اشعارش را نیز نقل می‌کند. به عین ترتیب آثار متناهی به انگلیسی و هندی راجع به اشعار اردوی غالب تحقیق و نوشته شده است؛ اما در مورد آثار فارسی غالب در ادب فارسی و تشخیص جای‌گاه او، هیچ‌گونه اثر تحقیقی تا جایی که جست‌وجو کردم به جز چاپ دیوان اشعارش، نیافتیم؛ به همین دلیل نیاز مبرم و ضروری دانستم تا در مورد این شاعر عالی‌مقام، اما کم‌تر معرفی شده، در میان شعرای شهیر ادب فارسی تحقیق نمایم.

هدف تحقیق این است تا: جای‌گاه واقعی میرزا اسدالله غالب دهلوی را در شعر و زبان فارسی مشخص نماید. پرسشی که قصد داریم در این پژوهش با آن پاسخ دهیم، این است که: جای‌گاه واقعی میرزا اسدالله غالب دهلوی، در شعر و زبان فارسی دری کجاست؟

روش این تحقیق، توصیفی - تحلیلی است که با استفاده از منابع کتاب‌خانه‌یی، داده‌های آن به گونه کیفی شکل گرفته است. یافته‌های نویسنده می‌دهند که: میرزا اسدالله خان غالب با شهرت بیش‌ازحدش، در میان مردم هند و پاکستان از چنان جای‌گاهی برخوردار است، که کم‌تر واقع می‌شود که شعر او را برای حجت و برهان آوردن، استفاده نکنند و اشعارش را در مجالس چاشنی نسازند. اشعار غالب در محیط موسیقی نیز هم‌واره استقبال می‌شود و آوازخوانان بنامی در سراسر شبه‌قاره (هند و پاکستان)، طی دو قرن روی اشعار وی آهنگ می‌گذارند.

زنده‌گی غالب

زنده‌گی میرزا اسدالله غالب دهلوی، مصادف است با آخرین رمق‌های دولت اسلامی - مغولی، که بعد از اورنگ‌زیب به سرعت فاحشی قوس نزولی خود را پیمود؛ و این زمانی است، که تسلط مسلمان‌ها در دست‌گاه‌های دولتی از هم می‌پاشد، نظم سیاسی سابقه که هشت‌صد سال نفوذ مسلمان‌ها را

منعکس می‌ساخت، برهم می‌خورد و سیستم مملکت در شرایطی قرار می‌گیرد تا که خودش را با مهاجم بیرونی آن‌هم از آن طرف آب‌های دنیا تطابق دهد. تنها با این تفاوت که در طول هشتصد سال، هند توسط مسلمانانی به تصرف می‌آمد، که از نقطه‌نظر فرهنگ، تداخلی با فرهنگ هند افسانه‌وی داشتند و جزء کشورهای هم‌سایه بودند؛ اما این بار مهاجم نوین شطها را پیموده بود و می‌خواست تا هند را در تمام ابعاد به احاطه بکشد و در آن شمار، فرهنگ کاملاً بیگانه را در این سرزمین معرفی بدارد (Ziad; 2002: 78)؛ با این وضعیت، هندوستان هجوم بیگانه‌گان انگلیسی را استقبال نمی‌کرد.

می‌توان حدس زد، که ناملایمات زنده‌گی غالب، ناشی از برهم‌خوردن امپراطوری بزرگ مغول بوده باشد؛ اگر این فرضیه را دنبال کنیم، می‌رسیم به نمونه‌ها و شواهدی در زنده‌گی غالب، که دال بر این امر می‌کند؛ زیرا غالب در زمان خود، انقراض حاکمیت مغول‌ها را شاهد بود، مغول‌هایی که از نقطه‌نظر دین و فرهنگ با وی نزدیک بودند.

باری دهلوی، که از سال ۱۲۰۶ میلادی، مرکز پادشاهان مقتدر بود و تا سال ۱۷۰۷ میلادی، که سال وفات اورنگ‌زیب است، اهمیت زیادی داشت، بعد از وفات اورنگ‌زیب به تدریج ارزش خود را از دست داد؛ زیرا مرگ اورنگ‌زیب خالی‌گاه بزرگی را در دست‌گاه قدرت به وجود آورد و به تدریج، شاهان مغولی بعد از این پادشاه مقتدر، سرزمین‌های تحت اداره امپراتوری را - چه زیر فشارهای داخلی اعم از جت‌های پنجاب و مراته‌های دکن و چه از اثر فشارهای خارجی اعم از نادر افشار و احمدشاه بابای درانی - از دست دادند؛ چه این حملات دشمنان خارجی و داخلی، وضعیت امپراتوری مغول را چندین برابر بدتر ساخت (همان: ۸۹).

در چنین اوضاعی، پسری در ۲۷ دسامبر ۱۷۹۷ میلادی در شهر آگره هندوستان، در یک خانواده نبیل از تبار مغول‌ها به دنیا آمد و والدینش به او اسم اسدالله را دادند. اسدالله هنوز چند سالی از عمرش نگذشته بود، که پدرش را از دست داد و سرپرستی‌اش به دست کاکای او افتاد که او هم خیلی زود بعد از پدرش این دنیا را ترک کرد و اسدالله را گذاشت تا با سرنوشت نامعلوم خود دست‌وپنجه نرم کند (Russel & Khorshid; 1994: 143).

اسدالله هنوز ۱۲ سال داشت و مشغول عواطف دنیای کودکی‌اش بود، که نظر به صلاح دید اقاربش با دختری ازدواج کرد به اسم «عمرا بیگم»، که در موقع ازدواج فقط یازده ساله بود؛ همان‌طوری که پیش‌بینی کرده می‌توانیم، چنین ازدواجی از فضای صمیمی برخوردار نبود، به خصوص که عمرا بیگم بعد از ولادت هفت فرزند، بی‌فرزند باقی می‌ماند و آن به علتی است که هیچ‌یک از این بچه‌ها بیش‌تر از پنج ماه زنده نماندند؛ باوجود مشکلات خانواده‌گی، اسدالله که بعدها میرزا غالب

شده بود، به خانمش وفادار ماند و دیگر زن نگرفت. این ازدواج تقریباً شصت سال دوام نمود و با وفات غالب خاتمه پیدا کرد (همان: ۱۴۷).

ایام نوجوانی غالب در فراگیری زبان فارسی زیر نظر عبدالصمد مشهور به "ایرانی" گذشت و در این دوران، وی به شدت و حدت، زبان فارسی را آموخت و با دستور زبان فارسی خودش را آشنا ساخت. در همین دوران بود، که حضور این جوان خوش جمال، خوش گفتار و خوش اطوار، چاشنی محافل فرهنگی آگره در هندوستان گردید. تا آوانی که او آگره را به قصد دهلی ترک گفت. هدف غالب از آمدن به دهلی این بود تا بتواند کمک نواب‌های مغول را نسبت به خود جلب کند؛ چون که در این وقت غالب با مشکلات اقتصادی سر درگریان بود؛ اما تلاش بیست و پنج ساله شاعر در دهلی ناسودمند واقع شد. او وقتی از نفوذ انگلیس‌ها در بنگال مطلع گردید، در سال ۱۸۲۶م جهت امرار معاش به کلکته رفت؛ مگر انگلیس‌ها به غالب توجهی نکردند؛ با وجود این غالب در سفر سه ساله خود به بنگال، حیطه تماس‌های فرهنگی‌اش را وسیع ساخت و در کلکته بود که وی با شاعر ارج‌مند بنگالی، "قتیل بنگالی" آشنا گردید و قتل باعث گردید تا غالب تعدادی از اشعار مثنوی و قصیده‌اش را در کلکته بسراید (Ziad; 2002: 102).

غالب با آن زنده‌گی ناموزون سرانجام در سال ۱۸۴۷ میلادی مورد توجه شاه مغول قرار گرفت و اولین وظیفه رسمی‌اش این بود که تاریخ تبار تیموری را از زمان امیر تیمور تا روزگار آخرین شاه در روزگار خود بنویسد. کاری که نه غالب آن را می‌پسندید و نه شاه مغول از روش نوشتاری غالب، که درک آن دقت بیش‌تری ایجاب می‌کرد، راضی بود (Faruqi; 1894: 49).

بعد از وفات ملک الشعراء دربار، "ذوق" کس دیگری درخور آن نبود تا بتواند این منصب عالی را اشغال نماید. در این وقت بود که غالب از طرف امپراتور بهادرشاه ظفر، مأمور شد تا اشعار امپراتور را که مانند بسا از دودمانش ذوق ادبی داشت، اصلاح نماید. اشعار مطمئن غالب با آن لحن حماسی که در صفت بهادرشاه ظفر نوشته، این امکان را از باور دور می‌سازد که فکر کنیم این اشعار فقط چند سال پیش از ختم سلطه آخرین شاه مغولی بوده باشد (Russel & Khorshid; 1944: 152). به یقین گفته می‌توانیم که استقبال از بلوغ فکری غالب، وقتی می‌توانست به اجرا درآید، که حالت همیشه‌درنوسان آن وقت هند، مجال آن را می‌داد. در همان زمان بود که اطرافیان شاه مغول، اکثر از سواد خوبی برخوردار بودند و تقریباً تعداد زیاد شان به کار شعر و نویسندگی می‌پرداختند. قرابت غالب به دربار موجب شد تا شهزاده‌گان و نوابانی که دور از دهلی می‌زیستند، اشعار شان را جهت اصلاح به غالب بفرستند. از آن جمله می‌توان از نواب واجد علی‌شاه نام برد، که اشعارش را مرتب به غالب می‌فرستاد؛ اما متأسفانه لکنه‌و، جایی که این نواب فاضل در آن‌جا می‌زیست، در سال ۱۸۵۶

میلادی به تصرف انگلیس‌ها درآمد و این مرد فرهیخته ناگزیر از آن‌جا فرار کرد و بعداً زیر نظارت انگلیس‌ها به کلکته فرستاده شد (Ziad; 2002: 105).

آن‌چه در اشعار غالب می‌یابیم، محصول تحولات، تغییرات، دگرگونی، آشفته‌گی عوالم درونی و بیرونی شاعر است. عالم درونی شاعر را می‌توان چنین بررسی کرد، که مبین آن است غالب از یک سیر عادی زنده‌گی برخوردار نبود و آن به دلایل این‌که:

۱. ازدواج او، در سنی که هنوز طفلی بیش نبود؛
 ۲. گریز او از زنده‌گی رنج‌بار و پناه‌بردنش به شراب؛
 ۳. مشغولیت‌اش به قمار، که آن‌هم راه دیگری برای گریز از سختی‌های زندگی بوده‌است؛
 ۴. تنگ‌دستی و بی‌پولی؛
 ۵. ازدست‌دادن سرپرستانش؛
 ۶. ازدست‌دادن کسانی که به وی نزدیک بودند؛
 ۷. استقبال نکردن اشخاص بانفوذ، اعم از نوابان و شهزاده‌گان از اشعارش؛ هرچند که این اشعار در میان دوست‌داران شعرش ارج‌گزارده می‌شد؛ اما غالب آرزو داشت تا دست‌گاه صاحب‌نفوذ نبوغ او را معترف شوند و به ارزش شعرش احترام قایل گردند؛
 ۸. رقابت شاعران دربار با او، که باعث می‌شد نگذارند تا غالب راهی را برای پذیرش به دربار دریابد؛
 ۹. غرور خود شاعر، که باعث می‌شد تا به فضلا و دانش‌مندان تمکینی کم‌تر نشان دهد. غالب از نبوغ فکری‌اش که در شعر و نثرش انعکاس یافته بود به‌خوبی آگاهی داشت.
- عالم بیرونی شاعر، که بیش‌تر از اداره شاعر خارج بود و بر زنده‌گی پُرنوسان او اثر می‌گذاشت و باعث می‌شد تا وی را در هم شکند و آن چیزهای بیرونی که به یک حالتی موجب پریشانی شاعر می‌شدند از این‌قرارند:
۱. تضعیف شاهان مغول در مقابل هجوم دیگران. این ضعف موجب می‌شد که شاهان در یک محل باقی نمانند و نظر به شرایط از یک‌جا به‌جای دیگر، دربار را منتقل سازند. درگیری شاهان با این ناملازمات موجب می‌شد تا به شعر و شاعری موقع کم‌تر داده شود؛
 ۲. هجوم انگلیس‌ها در هند و جانشین کردن زبان انگلیسی به‌جای زبان فارسی؛
 ۳. اهمیت‌ندادن انگلیس‌ها به شاعران اردو و فارسی؛
 ۴. نبود دولت مستحکمی در هند و حتا کشورهای هم‌سایه که می‌توانست درعین حال حافظ و پاس‌دار زبان و ادب اردو و فارسی باشد.

خلاصه این که غالب در زمانی متولد شد که جو سیاسی و فرهنگی برایش اجازه نمی داد تا بتواند از نبوغ خود بهره بردارد و موجب شود که چه از نگاه اقتصادی و چه از نقطه نظر سیاسی اجتماعی، مقام و جایگاه مناسب را به خودش باز نماید.

هرچند که میرزا غالب در یک خانواده اشرافی بزرگ شد، از تمام مزایای مادی برخوردار بود؛ اما در عین حال می توانست بفهمد که هیچ چیز از آن زنده گی تجملی از خودش نیست و در حقیقت همه این ها نتیجه حسن نظر جدش است که به او داشته و خواسته که از یک پسر یتیم مراقبت کند. این کم بود بر ضمیر حساس شاعر اثر می گذارد و موجب می شود تا برایش گذشته فاخری را ایجاد کند، که نسبتش را به شاهان ترک سلجوق می رساند. غالب به آن هم بسنده نمی کند و درخت ارتباطش را مستقیم با شاخه افراسیاب پیوند می زند (مهر نیمرو؛ ۱۸۵۴: ۲۳۸). این کم بود در تمام دوران حیات، غالب را دنبال می کند و آرزوی او که یک روز بتواند از طریق شعرش زنده گی مرفه داشته باشد، هیچ گاهی برآورده نمی شود.

غالب در جوانی و بعد از آن که جدش را از دست می دهد، در فقر می زیست و همواره از جانب کسانی که مقروض شان بود تهدید می شد. غالب در ایام کهولت، بالغ بر چهل هزار رویه قرض دار بود که این مبلغ در آن روزگار، رقم هنگفتی به شمار می رفت و شش مرتبه از عاید سالانه غالب تجاوز می کرد.

شاد باش ای غم ز بیم مرگم، ایمن ساختی / گشت صرف زنده گانی، بود گر دشواری
با خرد گفتم چه باشد مرگ، بعد از زنده گی / گفت هی خواب گرانی، از پس بیداری
(میرزا غالب؛ ۱۸۶۹: ۷۸)

آثار غالب

آثار فارسی

۱. دیوان فارسی میخانه آرزو، چاپ نخست، دارالسلام دهلی، سال ۱۸۳۵ میلادی؛
۲. پنج آهنگ، چاپ نخست، مطبعة سلطانی، سال ۱۸۴۹ میلادی؛
۳. مهر نیمرو، تاریخ سلاطین تیموری، چاپ نخست، فخرالمطبعة، دهلی، سال ۱۸۵۴؛
۴. دستنبو، گزارش اغتشاشات مسلمانان هند علیه انگلیس، مطبعة مفید خالایق، آگره، سال ۱۸۵۷ میلادی؛
۵. قاطع برهان، نقدی بر برهان قاطع، چاپ نخست، مطبعة نولکیشور، لکنهو، سال ۱۸۶۲ میلادی؛
۶. کلیات نظم فارسی، چاپ نخست، مطبعة نولکیشور، لکنهو، ۱۸۶۳ میلادی؛

۷. مثنوی/برگهریار، چاپ نخست، اکمل المطبعه، دهلوی، ۱۸۶۴ میلادی؛
۸. تیغ تیز، چاپ نخست، اکمل المطبعه، دهلوی، سال ۱۸۶۷ میلادی؛
۹. رucht غالب، چاپ نخست، مطبعه شیرازی، دهلوی، سال ۱۸۶۷ میلادی؛
۱۰. هنگامه دل آشوب، چاپ نخست، توسط منشی سنت پرشاد، آگره، سال ۱۸۶۷ میلادی؛
۱۱. سبد چین، چاپ نخست، مطبعه محمدی، دهلوی، سال ۱۸۶۷ میلادی؛
۱۲. مجموعه نثر، چاپ نخست، مطبعه محمدی، دهلوی، سال ۱۸۶۸ میلادی.

آثار اردو

۱. منتخبات غالب؛
 ۲. نکات و رقعات غالب؛
 ۳. قدرنامه، چاپ نخست، سال ۱۸۵۶ میلادی.
- با نگاهی به آثار غالب، به‌خوبی برمی‌آید که وی، بیش‌تر با زبان فارسی راحت بوده و خواسته بیش‌تر کتاب‌هایش را به زبان فارسی بنویسد. از قرار معلوم، میرزا غالب در یک برهه از عمرش اردو را کاملاً رها کرد و به نوشتن در زبان فارسی پرداخت.
- تمام آثار فارسی و اردوی غالب، اهمیت خود را دارد؛ اما از میان همه آن‌ها، چهار اثر وی به سببی که چاپ شان انگیزه سیاسی و تاریخی خاص خود را دارد، لازم است بیش‌تر از دیگران مورد دقت و تحقیق قرار گیرد.

۱. مهر نیمروز: این کتاب درواقع تاریخ سلاطین تیموری است، که غالب آن را به خواهش بهادرشاه ظفر، آخرین شاهنشاه مغولی هند نوشته است. زبان فاخر ادبی غالب توأم با صور خیال و اغراق از مشخصات زبانی این اثر است. در این کتاب، که به زبان فارسی نوشته شده، دربار مغول را طوری ترسیم می‌کند، که این دربار از ابهت خاصی برخوردار است. این حقیقت را می‌پوشاند که دربار مغولی هند، در حال نزاع است و آخرین رمق‌هایش را می‌کشد. او بهادرشاه ظفر را که برتر از یک عروسک دست‌نشان‌ده انگلیسی نیست و انگلیسیان او را به بازی و شیادی گرفته‌اند، به‌گونه اغراق‌آمیز وصف می‌نماید.

بهادرشاه ظفر، که خود ادیب و شاعر با استعدادی به زبان فارسی به شمار می‌رفت، از اسلوب نوشتاری غالب در این کتاب چندان رضایتی نداشت؛ اما این مشغولیت درواقع آمدن اقبال به زنده‌گی غالب بود، مردی که تمام عمر خود را در بیم و وام‌داری گذشتاند و از این رنج می‌برد، که باوجود داشتن استعداد شکوفان، هیچ‌وقتی مورد عنایت شاهنشاه قرار نگرفته است. اقبال آن زمانی به پیش‌واز غالب آمد که "ذوق" ملک‌الشعرای بهادرشاه ظفر درگذشت و غالب جانشین ذوق شد.

متأسفانه آفتاب بخت نتوانست تا دیر مدتی بر غالب بتابد؛ زیرا در اثر اغتشاش مردم علیه انگلیس‌ها، بهادرشاه ظفر تخت شاهی را از دست داد و میرزا غالب مورد سوء ظن انگلیسی‌ها قرار گرفت. انگلیس‌ها گمان می‌بردند غالب هم در توطئه برضد انگلیس‌ها دخیل بوده است. در چنین حالتی که میرزا غالب حقوق تقاعدی‌یی را که انگلیس‌ها برای خانواده کاکایش که در یک جنگ به طرفداری از انگلیس‌ها کشته شده بود، می‌دادند، نیز از دست داد.

۲. دستنبو: این کتاب نیز که به زبان فارسی و به نثر نوشته شده، ظاهراً گزارشی است از شورش بزرگ علیه انگلیس‌ها (14: 1857; Mutiny)؛ اما در اصل، غالب گزارش بی‌گناهی خود را نوشته که برای انگلیس‌ها نشان دهد سهمی در اغتشاشات مردمی علیه آن‌ها نداشته‌است؛ علتی که غالب این کار را می‌کند، نخست ترس از مرگ است؛ زیرا که انگلیس‌ها با قساوت اغتشاش‌کننده‌گان را از بین می‌بردند و یا با اندکی مسامحه آنان را به گونه وحشیانه سخت تأدیب می‌کردند.

این کتاب از اول تا آخر در توصیف انگلیس‌ها نوشته شده و اغتشاش را علیه انگلیس‌ها کاری جنون‌آمیز و هدر به حساب می‌آورد.

در سال‌های آخر عمرش تلاش داشت که ارزش خود را به‌عنوان استاد زبان و ادبیات فارسی به رخ اهل قلم بنمایاند. نوشتن "قاطع برهان" دال بر همین امر است، که وی در مقابل نویسنده برهان قاطع با جدیت می‌ایستد و او را تأدیب می‌کند.

غالب، دستنبو را به قول خودش با زبان "دساتیر" می‌نویسد و می‌گوید فقط در آن جاهایی که نام اشخاص یا محلات عربی بوده‌اند، ناگزیر همان کلمات عربی را استفاده کرده است، دیگر تمام کاربردهای زبان فارسی است. غالب در این‌جا فردوسی را به خاطر می‌آورد، که شعر ناب فارسی نوشته بود و هم همین کار را در نثرش می‌کرد.

به نمونه‌یی از نثر کتاب دستنبو دقت نمایید:

توانا داور نه‌سپهر هفت‌اختر، فروز و دانا خدای روان، با تن‌آمیز دانش و دادآموز،
که این هفت‌نه را بی‌مایه و افزار فراز آورد و کارهای آسان و دشوار را روایی و
بندهای سست و استوار را گشایش به کشش و کوشش اینان بازست، اندازه این
بربست و برنهاد، نه بدان انداز بست که این کالبدهای باهم‌ستیزنده از یک‌دیگر
گریزنده به هم‌آمیزنده روان نداشته باشد و در فرماندهی از فرمان‌بری نشان و در
گرایش و درایش از نخست پاس فرمان نداشته باشند (میرزا غالب؛ ۱۸۶۸: ۶۳).

زر از اختر و گردون چه دم زنی که هنوز همی رهیم شناسی ستان و درد آرا

مشو ستاره پرستار کافتابی هست فرو گرفته فروغش نهان و پیدا را

(همان: ۶۴)

۳. قاطع برهان: این کتاب، نقدی است بر واژه‌نامه برهان قاطع، تألیف محمد حسین دکنی، نوشته شده‌است. ظاهراً قصد غالب از این کار، اصلاح این واژه‌نامه بوده‌است؛ اما حمله‌های زبانی او بر مؤلف، این را واضح می‌سازد که قصد او یک نوع رقابت است؛ به ویژه، که غالب گاهی ضعف خود را از فن واژه‌نگاری نشان می‌دهد؛ به‌طور نمونه، غالب بر مؤلف می‌آشوبد که چرا کلمه استاد را معنی لغوی داده است. به قول او این کار زاید است؛ زیرا تمام جهان می‌دانند که استاد چه معنی می‌دهد؛ البته اگر از این چیزها بگذریم، نقد غالب بر برهان قاطع تسلط او بر زبان فارسی را نشان می‌دهد و در اواخر عمر خواسته به ثبوت برساند، که در زبان فارسی استاد است.

نمونه‌یی از نثر قاطع برهان:

به یزدان دانش‌بخش و دادپسند می‌پناهم و دانش از خدا و داد از خلق می‌خواهم،
تا گره نزنند و خرده نگیرند، که با مرده دوصدساله، دشمنی چرا می‌ورزد. نه مرا با
محمد حسین دکنی بحث است و نه بر شهرت برهان قاطع رشک. این شور و غوغا
که در سال ۱۲۷۳ خاست، همانا از خاکیان تا افلاکیان همه دانند که کران تا کران
قلم‌رو هند، ویژه در آن میان دهلوی را چه‌گونه برهم زد. قطعه‌یی که در سال شیوع این
فتنه به آیین تجربه از مبدأ فیاض به من حواله رفته است، در این دیباچه صورت
نگارش گرفته است، تا پامزد نگاه نگران این اوراق تواند بود (میرزا غالب؛ ۱۸۶۲: ۱۵۴).

۴. نامه‌های غالب: غالب در شرق به‌عنوان یک شاعر معروف است؛ اما در غرب او را به‌عنوان یک نویسنده خوب می‌شناسند؛ و نثر او را تمجید می‌کنند. تحقیقات مفصلی در مورد نثر غالب صورت گرفته، از آن جمله کتابی به‌عنوان *نامه‌های غالب* که توسط رالف رسل و خورشیدالاسلام نوشته شده، که به علت تفصیل و تفسیر ارزش خاص خود را دارد.

میرزا غالب در مقایسه به هر شاعر و نویسنده دیگر، نامه‌های خصوصی به سبک و سیاق شاعرانه نوشته‌است. او در این نامه‌ها از شرایط زنده‌گی‌اش صمیمانه سخن می‌گوید. این نامه‌ها به دوستان غالب فرستاده شده و دوستان او اهمیت این نامه‌ها را در آن زمان به‌خوبی درک کرده بودند، به همین علت آن را حفظ کردند، تا روزی به چاپ رسد (Russel & Khorshid; 1944: 182).

نامه‌های غالب، بیشتر ارزش ادبی خاص دارد؛ زیرا وی شیوه نامه‌نویسی را تغییر داد و از روش منشی‌ها، که روش جا افتاده، اما پُر از عناوین و القاب بود، جلوگیری کرد؛ مگر روح شعری در آن‌ها دمید؛ به همین علت نثر شعرگونه را در نامه‌های غالب می‌یابیم.
نامه‌های غالب، بیش‌تر مضمون جدال با روزگار دارد و شاعر در این نامه‌ها از بی‌عدالتی و دشواری‌های زنده‌گی سخن می‌راند. نامه‌های غالب مصور زنده‌گی اوست. درواقع غالب در

نامه‌هایش، زنده‌گی‌اش را شرح داده است. در هندوستان فیلمی از زنده‌گی غالب ساخته شده، که سناریوی اصلی این فیلم‌نامه، زنده‌گی خود غالب است.

سرشت غالب

جدال با تظاهر (جنگ با بی‌هوده و بی‌هوده‌کوش)

میرزا غالب به‌طور جدی با تظاهرکنندگان مخالف است. او می‌خواهد سرشت واقعی چنین انسان‌ها را، که چهره اصلی خود را در زیر نقاب اسلام مخفی کرده‌اند، در شعرش به تصویر بکشد؛ البته این کار را با چنان وضاحت و شجاعت انجام می‌دهد، که انگار تظاهرکنندگان، مردمان ناتوانی بوده‌اند که غالب آن‌ها را به‌عنوان ضعیف‌ترین هدف، مورد اصابت آماج انتقاد خود قرار داده؛ در حالی که واقعیت این نیست؛ زیرا این مردمان به‌هیچ‌وجه ناتوان نبوده‌اند و گاهی برای این‌که غالب را توبیخ کرده باشند، خواسته‌اند تا دسیسه‌ی بسازند؛ به‌طور نمونه او را به زندان بیفکنند. غالب به همین علتی که خود قربانی دسایس تظاهرکنندگان مذهبی شده؛ چنان خشم‌گین و انتقام‌جوست که گاهی مزید بر تظاهرکنندگان، حتا بر مذهب و مظاهر آن‌ها هم می‌تازد؛ به‌طور نمونه تردید اشتها برای آب زمزم:

می به زهاد مده که این جوهر ناب پیش این قوم به شورابه زمزم نرسد
(۱۳۶۷: ۹۳)

غالب در همین غزل‌اش جلوتر می‌رود و مدعی است، که زاهد بیش‌تر براساس نسبتش بر آدم می‌نازد و با داشتن چنین مدرکی، می‌انگارد که به بهشت می‌رود؛ اما نتیجه چه خواهد شد، که اگر نسبتش به آدم نباشد و در آن صورت با وجود تقوا و زهد به‌جای دیگری برسد؛ زیرا که آن‌چه از متظاهر سر می‌زند، بعید از انسان است:

خواجه، فردوسش به میراث تمنا دارد وای گر در روش نسل به آدم نرسد
(۱۸۶۹: ۱۶۲)

و باز تصویر دیگری از عالم و عابد متظاهر، که یکی بی‌هوده‌گوی و دیگری بی‌هوده‌کوش است:

دو شمشیر آهنگ عشا بود که آمد در گوش ناله از تار ردایی که مرا بود به دوش
تکیه بر عالم و عابد نتوان کرد که هست آن یکی بی‌هوده گو، این دگر بی‌هوده‌کوش
(همان: ۱۸۹)

نمی‌توان تأثیر فلسفه فیضی دکنی، ملک‌الشعرا امپراتور مغول، محمد اکبر شاه و دارا شکوه را بر غالب نادیده گرفت. او به شکلی که باز موجب ناراحتی و نارضایتی مردمان متعصب می‌شود، از دین

الهی سخن می‌راند و از این موضوع که سرانجام همه عبادات به یک ذات الهی می‌رسد، پس شیوه عبادت مطرح نیست.

این تعقیب برنامه‌های اختلاف کفر و دین، بازی‌های کودکانه است، که غالب در مرحله بلوغ فکری نمی‌تواند بپذیرد. همان جنگ بی‌مفهوم هفتاد و دو ملت، یعنی ندیدن حقیقت و ره افسانه‌زدن است:

خوش بود فارغ ز بند کفر و ایمان زیستن حیف کافر مردن و آوخ مسلمان زیستن
(۵۵: ۱۸۶۹)

مذهب غالب

غالب، با وجود پذیرش مذاهب دیگر، باز هم میان اهل و سنت و شیعه در هندوستان، در انتساب او به یکی از این دو مذهب، اختلاف نظر دیده می‌شود. کاوش این مسأله به سببی نیست تا هویت مذهبی او را معرفی کنیم؛ چون کاری است بی‌هوده؛ بل که این حرف، تلاش به خاطر آن است که بگوییم، کوشش غالب برای جهت‌گیری مذهبی، چنان با بی‌علاقه‌گی صورت گرفته، که بعد از مرگ او، در روز دفنش، میان دوستانش تفاوت نظر ایجاد کرد. عده‌یی می‌خواستند او را با روش شیعه‌مذهبان دفن کنند؛ درحالی که عده‌یی دیگر، مصمم بودند تا او را به طریق اهل سنت به خاک بسپارند. سرانجام اهل سنت موفق شدند وی را به شیوه خود دفن نمایند و برایش نماز جنازه بخوانند؛ البته کسانی که او را منتسب به مذهب شیعه می‌دانند به این ابیات او استناد می‌نمایند:

غالب، نام‌آور نام و نشانم می‌رس هم اسداللهم و هم ادساللهیم
(۶۶: ۱۸۴۹)

یا:

بر لب یا علی سرا، باده روان کرده‌ایم مشرب حق گزیده‌ایم، عیش مغانه کرده‌ایم
(همان: ۷۷)

غالب اشعاری در وصف خاندان رسول اکرم (ص)، و حضرت علی (کرم‌الله وجهه) هم دارد.

نباید غالب را آدم مذهبی تصور کرد، هرچند اطرافیان غالب، بیش‌تر مردمان مذهبی بودند؛ به‌طور نمونه، خسرش که مرد متدینی بود، الهیات را تدریس می‌کرد و برای این کارگاهی اتفاق می‌افتاد که نوشته‌های خود را کاپی کند و در اختیار شاگردانش بگذارد. روزی این مرد از غالب می‌خواهد نسخه‌های درسی را نقل کند؛ البته غالب بدون در نظر داشت اهمیت آن‌ها، نسخه‌ها را به اشتباه کاپی می‌کند. از این امر، پدرزنش برمی‌آشوبد، نسخه‌های غالب را پاره می‌کند و کار را به یکی دیگر از شاگردانش

محول می‌کند. غالب درواقع عمداً این کار را کرده تا از رابطه مذهبی بین خود و خسرش جلوگیری کند.

«هالی»، شاگرد میرزا غالب در مورد عقیده استادش به امور دینی می‌نویسد که: «میرزا نماز و روزه را کنار گذاشته بود و در حقیقت از تمام ارکان اسلامی فقط به دو چیز معتقد بود: یکی اعتقاد به خدا و دیگری احترام به پیام‌بر و خاندان او» (Ziad; 2002: 129).

«هالی» می‌گوید: شبی میرزا در بستر خوابش به آسمان می‌نگریست و از این‌که ستاره‌ها هر کدام پراکنده در آسمان بودند، در تعجب بود و می‌گفت: «هیچ نوع نظم و هم‌آهنگی در ستاره‌ها و همین‌طور در مجموع کائنات وجود ندارد؛ اما پادشاه کائنات قدرت مطلق دارد و هیچ‌کسی نمی‌تواند بر علیه او حرفی بزند». غالب با تمام ضعف‌هایش مرد صادقی بود و هیچ‌گاه تظاهر نکرده‌است؛ حتا اگر این تظاهر نکردن او را با مسلمانان متعصب طرف ساخته است. غالب این متعصبان را به سخره می‌گیرد و می‌گوید: «روزی مردی در محضر میرزا نشسته بود و در مذمت شراب می‌گفت؛ خداوند دعای شراب‌خوار را هیچ‌وقت مستجاب نمی‌کند». غالب در پاسخ وی گفت: «دوست عزیز، وقتی کسی شراب دارد، چه حاجتی به دعا خواهد داشت» (Russel & Khorshid; 1994: 178).

احساس بی‌گانه‌گی غالب با هندوستان و پیوند او با هرات و اصفهان

غالب در تمام حیاتش سعی کرده تا به‌عنوان شاعر فارسی شناخته شود؛ و این مطلب را چندین بار در شعرش آورده است. حتا گفته: هم‌چو استعدادی نمی‌تواند زاده هندوستان باشد. او طوری قیاس می‌کرد که در ملکی بی‌گانه بسر می‌برد، طبعاً این برخورد بر سرشت‌اش اثر زیاد داشت. او خودش را به هرات و اصفهان و قم پیوند می‌دهد:

بود غالب عندلیبی از گلستان عجم من ز غفلت طوطی هندوستان نامیدمش
غالب ز هند نیست نوایی که می‌کشم گویی ز اصفهان و هرات قمیم ما
(۱۸۶۹: ۹۷)

میرزا اسدالله غالب، آدمی چندبعدی

غالب، مردی است که در بسیاری از هنرها وارد است. او این را خوب می‌داند که استعدادی برتر از دیگران در بسا موارد دارد. او تنها شاعر نیست، که به دو زبان هندی و فارسی شعر می‌سراید، نویسنده‌یی است که نثرش واقعیات تاریخی را چون داستانی مهیج جلو چشم می‌کشد و شیوه نگارش

زیبایش نمونه بی‌بدیل است. در ضمن استاد زبان فارسی است و چیزهای زیادی از رموز زنده‌گی می‌داند:

دیرم، شاعرم، رندم، ندیمم، شیوه‌ها دارم گرفتم رحم بر فریاد و افغانم نمی‌آید
(۱۹۶۲: ۲۵۱)

غالب از دوزخ خودش ساخته سخت در رنج است:
دوزخ تافته‌یی هست نهادت غالب آه زان دم که دم بار پسین تو شود
(همان: ۱۹۶)

در گرد غربت آینه‌دار خودیم ما یعنی ز بی‌کسان دیار خودیم ما
(۱۸۶۴: ۶۴)

غالب گاه برای این که از خود استعداد طراز اولی نشان دهد، به شیوه قدما از صنعت اغراق در شعرش زیاد استفاده کرده‌است:

کمال درد دل اصل است در ترکیب به خود آغشته‌اند اندرین هر مویی جانی را
(همان: ۲۰۱)

مویی که برون نامده باشد چه نماید بی‌هوده در اندام تو جستیم میان را
(همان: ۲۰۵)

بس که لبریز است ز اندوه تو سر تا پای من ناله می‌روید چو خارماهی از اعضای من
(۱۸۶۷: ۱۲۹)

غزل درخور عشق

آن‌چه به‌یقین غالب را بزرگ‌ترین شاعر سده نوزدهم و یا سده‌های دیگر می‌سازد، اشعار عاشقانه این شاعر ژرف‌نگر، تصویرساز، حساس و با درد و آشوب‌دیده است. درد و آشوبی که بالآخره شعر او را چنان پالوده و روشن ساخته، که هرکسی آن را بخواند، خودش را در پیوند به درد و آلام غالب می‌بیند؛ زیرا درد غالب به شکل بسیار رمانتیک مبین عشق و غم روزگار است و انسان امروز یا متأثر از عشق است و یا از روزگار رنجیده است.

غالب با وصف مشکلات عدیده‌یی که در زنده‌گی خود داشت، در میان دوستانش به داشتن طبع ظریف معروف بود. شاگردش «هالی» در یادداشت‌هایش در چندین جای اشاره می‌کند، که غالب چه‌گونه با شوخی و ظرافت، جواب رقابیش را در محافل می‌داده است. قصه‌های متعددی از غالب در یادداشت‌های هالی، شاگردش باقی است؛ به‌طور مثال، داستان غالب دهلوی در کنار آمدنش با

یک تن از زهاد و یا داستان دیگرش تصویری از عکس العمل زنش در مقابل وی که پول غذا را خرج شراب کرده است (Russel & Khorshid; 1944: 176).

مزید بر این ها، غالب در نامه هایش که به دوستانش فرستاده، ظرافت خاصی به کار می برد. این ظریف طبیعی باعث محبوبیتش در میان مردمان شده و سخنان وی را چاشنی محافل می ساختند.

من آن نیم که دگر می توان فریفت مرا فریمش که مگر می توان فریفت مرا
(غالب؛ ۱۸۶۹: ۲۳۱)

مرو در خشم گر دستی به دامن زد غالب و کیلش من، نمی داند طریق دادخواهی را
(همان: ۲۳۷)

آن میم باید که چو ریزم به جام زور می در گردش آرد جام را
(همان: ۳۹۵)

خود آگاهی غالب دهلوی

غالب، می داند که شهرتش بعد از مرگش خواهد بود. دو آتش ناف آهوی ختن است و از سحر عطرش شعر طراز برتر به مشام می رسد و دیوانش روزی دست به دست مطربان خواهد گشت. آن ها بر شعرهایش آهنگ خواهند گذاشت؛ البته همه این چیزهایی که می گوید، امروز در موردش صدق می کند؛ اما از غزلی که از او در دست است، در عین حال نفی همه این چیزها را کرده است و گمان می برد که در آینده، دیگر شعر خریدار نخواهد داشت. او شاید باورمند بوده زمان تقدیر از شعر گذشته است:

تا دیوانم که سرمست سخن خواهدشدن	این می از قحط خریداری کهن خواهدشدن
کو کیم را در عدم اوج قبول است	شهرت شعرم به گیتی بعد من خواهدشدن
هم سواد صفحه، مشک سوده خواهد بیختن	هم دواتم ناف آهوی ختن خواهدشدن
حرف حرفم در مذاق فتنه جا خواهد گرفت	دست گاه ناز شیخ و برهمن خواهدشدن
هرچه می گویم اگر این است وضع روزگار	دفتر اشعار باب سوختن خواهدشدن

....
(غالب؛ ۱۹۶۵: ۳۶۵)

غالب و سبک هندی

ویژه گی های سبک هندی در شعر غالب، به خوبی دیده می شود. او هر چند که در صور خیال نزدیک به حافظ است و او را پیروی می کند؛ اما فرم شعری اش همان سبک هندی است، که در آن جا می توان او را نزدیک به ابوالمعانی بیدل یافت (کدکنی؛ ۱۳۹۷: ۱۳۵).

ترکیب‌های مهجور و خودساخته، که از مشخصات سبک هندی است و در زیبایی این سبک میفزاید و آن را بیش‌تر زبان شعری می‌کند، در شعر غالب فراوان است؛ مانند آشوب پیدا ننگ، رگ پیمانه و ساز آزاده‌گی، یعنی پیوند عاطفه به عاطفه.

صاحب دلست و نامور عشقم به ساما خوش نکرد آشوب پیدا ننگ او، اندوه پنهان خوش نکرد

(غالب؛ ۱۹۶۵: ۷۶)

دیگر از گریه به دل رسم فغان یاد آمد رگ پیمانه زدم، شیشه به فریاد آمد

(۱۸۴۹: ۱۶۹)

غالب و دیگر شاعران

غالب، دوران کودکی خود را صرف آموزش زبان فارسی می‌کند. در مکتوباتش، استاد خود عبدالصمد ایرانی را که در این راستا کمکش کرده، به تکرار یاد می‌کند؛ که البته دلیل عمده آن نه ادای دین است؛ بلکه چون معمول بوده و معمول است، که فرهیخته‌بودن مردی را در انتخاب استادش می‌توان جست، پس وی با سخاوت از این استاد بزرگ قدردانی می‌کند؛ اما واقعیت این است که غالب به‌مراتب در زبان فارسی توان‌مند است. او علاوه بر از نام‌بردن مکرر استادش عبدالصمد، از چند شاعر دیگر هم نام می‌برد، که به آن‌ها ارادت داشته است:

ظهوری:

غالب از صهبای اخلاق ظهوری سر خوشیم پاره‌یی بیش است از گفتار ما کردار ما

(۱۸۴۹: ۸۳)

یا نظیری لاهیجی:

غالب مذاق ما نتوان یافتن ز ما رو شیوه نظیری و طرز حزین شناس

غالب شنیده‌ام ز نظیری که گفته است نالم ز چرخ گر نه به افغان خورم دریغ

به عرض غصه نظیری و کیل غالب بس اگر تو نشنوی از ناله‌های زار چه حظ

(۱۸۶۷: ۱۴۲)

و یا حسرتی:

گفت به حکم حسرتی غالب خسته این غزل شاد به هیچ می‌شود طبع وفاسرشت ما

غالب ز حسرتی چه سرایی که در غزل چون او تلاش معنی و مضمون نکرده کس

(۱۸۶۷: ۶۵)

یا عرفی:

گشته‌ام غالب طرف با مشرب عرفی که گفت
روی دیرا سلسبیل و قعر دریا آتش است
(۱۸۶۹: ۱۴۳)

صائب:

ذوق فکر غالب را برده زین چمن بیرون
با ظهوری و صائب محو هم‌زبانی‌هاست
(۱۸۶۷: ۲۲۱)

از میان تمام شاعران، میرزا غالب به ظهوری و نظیری نیشابوری بیش‌تر ارادت خاص دارد. او گاهی می‌گوید که کم از ظهوری در شعر نیست؛ اما دریغ که در زمان او مردی چون عادل‌شاه بر سریر سلطنت نیست، تا قدر او بداند.

غالب و حافظ

غالب از استادی که چندین‌سده پیش از او زنده‌گی می‌کرده، سخت متأثر است. این استاد، حافظ شیرازی است، که به‌صورت خودآگاه و یا ناخودآگاه در شعر غالب جلوه‌نمایی می‌کند:

بیا که قاعده آسمان بگردانیم	قضا به گردش رطل گران بگردانیم
اگر ز شخن بود گیرودار شناسیم	وگر ز شاه رسد ارمغان بگردانیم
اگر کلیم شود هم‌زبان سخن نکنیم	وگر خلیل شود مهمان بگردانیم
به جنگ باج ستانان ساخ‌سازی را	تهی سید در گلستان بگردانیم

...
(۱۸۶۹: ۵۶۷)

غالب و بیدل

غالب هرچند بارها از حافظ به سبب نزدیکی تخیل و اثربری یاد می‌کند و در مورد شاعران سبک هندی چون طالب، صائب، ظهوری، عرفی، حسرتی، نظیری و کلیم به تکرار حرف می‌زند، از بیدل چیزی نمی‌گوید. انگار بیدل در هند نبوده‌است (کدکنی؛ ۱۳۹۷: ۳۴۵). در تمام دیوان فارسی غالب فقط در یک شعر امکان آن می‌رود که شاعر از بیدل سخن گفته باشد؛ البته این تنها یک حدس است:

بیدل نشد ار دل به بت غالیه مو داد
گویی مگر آن دل که ز من برد به او داد
(۱۸۶۷: ۱۴۳)

این امر عده‌یی را معتقد ساخته است، که گویا غالب از بیدل چیزی نمی‌دانسته است؛ البته این ادعا خیلی دور از امکان است؛ زیرا، میرزا غالب مرد متجسسی بوده و همواره سعی می‌کرده‌است به دریافت کهنه و نو فایق آید؛ اما حقیقت این است که شاعر کاملاً از بیدل آگاه بوده و او خود عمداً از

حضور و اثر بیدل انکار کرده است. رد بیدل ارتباط می‌گیرد به زمانی که غالب برای مطرح کردن خودش به عنوان شاعر بزرگ به بنگال می‌رود و در آن‌جا در یکی از محافل مشاعره با قتیل که خود از شاعران نامور زمان بود و در زبان فارسی ادعای استادی می‌کرد، مقابل می‌شود. این مجلس مشاعره یکی از خاطرات تلخ غالب است؛ زیرا قتیل و دیگران او را به پریشان‌گویی متهم می‌کنند و اشعارش را طوری توجیه می‌کنند، که به جز از خود شاعر، دیگران به درک آن قادر نیستند. غالب برمی‌آشوبد و در پاسخ قتیل می‌گوید که او این ادعا را از یک مرد هندو، که فارسی را آموخته، قبول ندارد. واقعیت این است که قتیل مسلمانی بوده که تازه به اسلام گراییده؛ اما زبان فارسی در خانواده وی از گذشته‌ها استفاده شده است. این پاسخ غالب در عین حال موجب می‌شود که بیدل را رد کند، به دلیلی که بیدل شاعر ترک و مهاجر بوده و غالب تنها شاعرانی را بعد از آن تأیید می‌کرده که در کشوری فارسی‌زبان تولد شده‌اند.

غالب در زمان کودکی و جوانی سخت تحت تأثیر بیدل بود. او زبان مشکل بیدل را می‌پسندید و آن را نمونه‌یی از عمق و دانش بیدل در زبان و در شعر تصور می‌کرد. به همین دلیل از پیروان جدی بیدل شد؛ اما سؤال در این است که چرا بعدها غالب از بیدل انکار می‌کند؟ برای جواب دادن به این سؤال، باید تغییراتی را که در زنده‌گی غالب رخ داده ملاحظه کنیم.

اشعار کودکی و جوانی غالب، تحت تأثیر بیدل غامض و پیچیده بوده و شاعران آگره از درک آن عاجز بودند. غالب عدم درک آن‌ها را متناسب به عدم درک شان از شعر می‌دانست؛ اما وقتی غالب به دهلی آمد، در آن‌جا هم متوجه شد که با همان مشکل سابقه روبه‌رو است؛ با وجود این، دهلی فقط موجب تشویش شاعر شد؛ اما وقتی بعداً به بنگال آمد، کاخ اعتقاد بر خودش را متزلزل یافت؛ زیرا در آن‌جا مردان بزرگی چون قتیل او را به عنوان شاعر بزرگ نپذیرفتند. غالب این عدم قبول شدن را طوری توجیه کرد، که فقط آن عده از شاعران می‌توانند مدعی بزرگ‌بودن در شعر باشند که در خانواده فارسی‌زبان واقعی تولد شده باشند. او فارسی‌زبانان هندی را رد کرد و تنها آن شاعرانی را پذیرفت که یا تازه از هرات و بلخ و اصفهان و شیراز به هند آمده بودند و یا در خراسان و فارس می‌زیسته‌اند. او فیضی، ملک‌الشعراى دربار اکبر و بیدل را بعد از مسافرتش به بنگال رد کرد.

مشکلات درک غالب

علت‌های زیادی وجود دارد، که باعث ایجاد مشکلات در شناخت غالب شده‌اند. این مشکلات در جوهر بیرونی و درونی شعر وی جلوه‌نمایی می‌کند و نشان می‌دهد که درک غالب کار آسانی نیست. اگر حالت بیرونی شعر وی را بررسی کنیم، درخواستیم یافت که نخست چاپ نادرست اشعار او سبب شده که شعر غالب را برای درک کردن مشکل سازد. زمانی که غالب می‌زیسته، زمان گذار از نسخ

خطی بوده و کار چاپ تازه آغاز شده بود. ایجاد چاپخانه‌ها درواقع کار انگلیس‌ها است که آن‌ها می‌خواستند از مطبوعات به‌عنوان دست‌گاه‌های پروپاگاند استفاده کنند؛ البته در این کار شان بسیار موفق بوده‌اند.

متأسفانه، کار چاپ در هند در مراحل نخستین خود بود و الفبای کاربرد، همان الفبای اردو بود، که در بسا موارد نمی‌توانست با الفبای فارسی هماهنگی نماید. این عدم تطابق مشکلات املائی زیادی را به وجود آورده و نه تنها اشتباهات املائی، بل که مواردی هم هست، که یک مصراع کاملاً از چاپ مانده است؛ بنابر همین علت است که عده‌یی گمان می‌برند که غالب در شعر اردو استاد بود.

مشکل دوم، سخت‌گیری و مغلق‌پسندی شاعر است. غالب از ساده‌گویی بیزار بود و همواره کوشیده تا زبان پیچیده را در شعر خود به کار برد. گاهی اشتیاق به مغلق‌ساختن شعر تا حدی بود که شاعر موضوعات بسیار عادی و ساده را با ابهام و استعاره می‌آراید و عمداً می‌کوشد تا کسی نتواند در همان نگاه نخست شعر او را درک کند. نمونه‌های زیادی در شعر میرزا غالب است که نشان می‌دهد وی تا چه حد علاقه به مشکل‌گویی و مشکل‌پسندی داشته است؛ به‌طور نمونه غالب ارادت‌مند ظهوری، حزین و نظیری است، که همه این‌ها، شاعران سبک هندی‌اند و ما می‌دانیم که شعر شاعران سبک هندی به‌تناسب دیگر سبک‌ها، مغلق‌تر است.

شعر غالب، مخلوطی است از تخیل نزدیک به حافظ و ساختاری نزدیک به سبک هندی. درواقع غالب در دو قلمرو می‌تازد و چون خود به ساده‌گی از یک محیط به محیط دیگر می‌رود، برعکس برای خواننده شعرش مشکل ایجاد می‌کند.

میرزا غالب، در دو زبان فارسی و اردو قریحه‌آزمایی می‌کند. سیلان فکری‌اش از یک محیط زبانی به محیط دیگر می‌خزد. شاید تداخل ساختاری یک زبان بر زبان دیگر هم موجد این اشکال درک شعر او بوده‌است. میرزا غالب، اشعاری دارد که هر دو زبان را استفاده کرده است:

هم‌نشین جان من، جان تو این انگیز هی	سینه از ذوق آزار منش لبریز هی
غیر دانم لذت ذوق نگه دانسته است	کز پی قلم به دستش داد تیغ تیز هی
غالب از خاک کدورت خیز، هندم دل گرفت	اصفهان هی، یزد هی، هرات هی، تبریز هی

(۱۸۶۷: ۵۴)

هالی می‌گوید: شراب درواقع حس خلاقیت را در غالب زنده می‌کرد و باعث گویش شعر می‌شد. او از حافظه عجیبی برخوردار بود و در شب، موقع شراب‌خواره‌گی قلم و کاغذ به دست نداشت تا شعرش را ثبت کند؛ اما صبح وقتی از خواب برمی‌خاست، تمام آن اشعار در حافظه‌اش بود و آن‌ها را می‌نوشت (Russel & Khorshid; 1994: 167). این حقیقت ما را به موضوع دیگری نیز

نزدیک می کند، که تا دلیل مغلقی شعر او را دریابیم و می توان قیاس کرد، که شعرهای مغلق میرزا غالب شاید ناشی از پریشان گوئی تحت تأثیر شراب باشد.

از جانب دیگر، حضور دوستی به اسم فضل حق هم باعث ادامه این عمل شده؛ زیرا این دوست فاضل، یگانه کسی بود که به قول میرزا غالب می توانست شعر او را درک کند.

نتیجه گیری

- میرزا اسدالله غالب دهلوی، یکی از نام آورترین شاعران در شبه قاره (هند و پاکستان) به شمار می رود. به حدی که او را بزرگترین شاعر غزل سرای هند می دانستند؛
- آثار فارسی او به مراتب نسبت به آثار اردوی او از عمق تفکر و اندیشه متعالی برخوردارند؛ به نحوی که می توان غالب را از شاعران طراز اول شعر فارسی به سبک هندی دانست؛
- استفاده از ترکیبات کهن فارسی و کلمات دشوار، از ویژه گی سبکی غالب در نثر او به شمار می آیند؛
- غالب در سرودن اشعار به شاعرانی چون نظیری نیشابوری، امیر خسرو دهلوی، صائب تبریزی و دیگران اشارتی داشته و می توان گفت از آن ها الهام گرفته است؛
- سبک شعری غالب، کاملاً یک سبک جدید و بکر است. استفاده از ابهام و تخیل و زبان بکر، از مهم ترین ویژه گی اشعار او به حساب می آیند.

پیش نهادها

- ایجاب می نماید اشعار اردو و فارسی میرزا غالب به دقت مقایسه گردد، تا مزیت هریک بر دیگری مشخص شود؛
- اشعار فارسی غالب از جهات مختلف، از جمله سبک شناسی او باید مورد دقت قرار گیرد؛
- رابطه غالب با دربارها باید به گونه دقیق مورد مطالعه قرار گرفته تا با نگاه به آثار و نامه هایش به موضوع پی برده شود؛
- رابطه غالب با شاعران دیگر و موضوع تأثیر و تأثر، ایجاب به مطالعه کل اشعار غالب را دارد، تا به خوبی مشخص شود او متأثر از کی بوده و کی ها از او تأثیر پذیرفته اند.

سرچشمه ها

۱. شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۷). **بیدل، شاعر آیینها** (بررسی سبک هندی و شعر بیدل). تهران: سخن.

۲. غالب، اسداللہ. (۱۸۳۵ م). **دیوان فارسی میخانہ**. چاپ نخست. دہلی: دارالسلام.
۳. غالب، اسداللہ. (۱۸۴۹ م). **پنج آہنگ**. چاپ نخست. دہلی: سلطانی.
۴. غالب، اسداللہ. (۱۸۵۸ م). **دستنبو** (گزارش اغتشاشات مسلمانان ہند علیہ انگلیس). آگرہ: مفید خلائق.
۵. غالب، اسداللہ. (۱۸۶۲ م). **قاطع برہان** (نقدی بر برہان قاطع). چاپ نخست. لکھنؤ: نولکیشور.
۶. غالب، اسداللہ. (۱۸۶۳ م). **کلیات نظم فارسی**. چاپ نخست. لکھنؤ: نولکیشور.
۷. غالب، اسداللہ. (۱۸۶۴ م). **مثنوی ابر گہر بار**. چاپ نخست. دہلی: اکمل.
۸. غالب، اسداللہ. (۱۸۶۷ م). **تیغ تیز**. چاپ نخست. دہلی: اکمل.
۹. غالب، اسداللہ. (۱۸۶۷ م). **روح غالب**. چاپ نخست. دہلی: شیرازی.
۱۰. غالب، اسداللہ. (۱۸۶۷ م). **سبدچین**. چاپ نخست. دہلی: محمدی.
۱۱. غالب، اسداللہ. (۱۸۶۷ م). **ہنگامہ دل آشوب**. چاپ نخست. آگرہ: منشی سنت پرشاد.
۱۲. غالب، اسداللہ. (۱۸۶۸ م). **مجموعہ نثر**. چاپ نخست. دہلی: محمدی.
۱۳. غالب، اسداللہ. (۱۸۶۹ م). **دیوان غالب**. لاہور: فیروز سنتر.
۱۴. غالب، اسداللہ. (۱۹۶۲ م). **اردو غزل، ک، سی، کاندہ**. دہلی نو: چاپ خانہ شخصی سترلینگ.
۱۵. غالب، اسداللہ. (۱۹۶۵ م). **نواں سروش**. بہ کوشش غلام سرور. لاہور: شیخ غلام علی ایند سنتر پرایوت لمٹد.
۱۶. مہر، نیمرو. (۱۸۵۴ م). **تاریخ سلاطین تیموری**. چاپ نخست. دہلی: فخرالمطبعہ.

منابع انگلیسی

17. Annemare Schimmel. (1979). **A Dance of Sparks**. New Delhi: Vikas publishing House
18. Faruqi, Shamsur Rahman. (1894). **stranger in the City: The Poites of Sabak-i-Hindi**. India: Allahabad.
19. Pigarina, Natalia. (2001). **Mirza Ghalib, A Creative Biography**. Karachi, Pakistan: Oxford University Press.
20. Russel, Ralgh & Khorshid, Islam. (1994). **Ghalib, Life and letters.**, New Delhi 110020, India: Oxford University press.
21. Ziad, Zeenut. (2002). **The Magnificent Moghals**. Karachi, Pakistan: Oxford University.